

کتابخانه‌های دزدان

بهاالدین خرمشاهی

در مقاله‌های پیشین، گاهی به نوعی تعجب خود را از پایان‌ناپذیری مقوله و مقاله‌های کژتابی، بیان کرده‌ام. زیرا هر بار، یعنی از مقاله دوم یا سوم به بعد، فکر می‌کردم که دیگر این آخرین مقاله است، ولی بعد دیدم که «حرف ما پایان ندارد الغیث»، و همان‌طور که فی‌المثل حوادث روزمره رانندگی پایان و تعطیل ندارد، رخ دادن کژی و کاستی، و کژ و کوله شدن دلشین بعضی عبارات در زبان طبیعی نه قابل پیش‌بینی و نه قابل پیشگیری است. حتی دیدیم که مشروطیت هم تعطیل بردار است، اما کژتابی خیر.

از اینکه حوصله خوانندگان سر برود، کوچکترین باکی ندارم. یعنی به عبارت دیگر مطمئنم که حوصله خوانندگان، حتی پیگیران آنها، نیز از خواندن هر یک سال یک مقاله غیرجدی، سر نمی‌رود، زیرا چیزی که این اطاله و اطساب را موجه با دور از جان، مطلوب می‌سازد، کوتاه کوتاه بودن جملات کژتاب، و غالباً طنزآمیز بودن آنهاست و گرنه خستگی و خواب و خمار و خمیازه خوانندگان از همان مقاله دوم و سوم آغاز شده بود.

همینجا، بدون قصد شلیخ و فقط به قصد ابلاغ، به کسانی که از کمال وفاداری یا از روی بداندکاری این سلسله مقالات کژتابی را تعقیب می‌کنند، و می‌دانند که از دست دادن حتی یک فقره از آنها، چه غیبی دارد، و به هر حال بعضی از شماره‌های آن را ندیده‌اند، عرض می‌کنم که پنج مقاله اول این سلسله مقالات، در کتاب سیر بی‌سلاک به طبع رسیده است [تهران، نشر معین، ۱۳۷۰]. مقاله شماره ششم در همین نشریه گرانقدر «کیان» [شماره پنجم، فروردین، اردیبهشت ۷۹] چاپ شده است. و مقاله حاضر در واقع هفتمین مقاله از این سلسله است. و برخلاف انتظار و بی‌صبری بی‌حوصلگان آخرین مقاله هم نیست. شاعر گفته است:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت
در بند آن مباحث که مضمون نمانده است

حال آنکه به شهادت این مقالات، مقادیر زیادی مضمون، روی دست ما مانده است که اندکی از بسبار و مثنی از خروار را به حکم «و ما نزله الا بقدر معلوم» به شیوه آهسته و پیوسته عرضه می‌داریم.

•

۱. از برنامه «سلام صبح به خیر» روز دوشنبه ۳۰ دیماه ۱۳۷۰ این جمله را شنیدم: «سرت خرگوشها از باغ وحش اوکراین افزایش یافت.»
الف) خرگوشها فاعل جمله و مرتکب عمل سرت هستند.

ب) آن‌طور که از توضیح بعدی همان برنامه رادیویی معلوم شد، خرگوشها مفعول جمله هستند و ربه‌ی می‌شوند.

۲. یک روز با یکی از دوستان درباره دوستی و ارزشمندی دوستی صحبت می‌کردیم تا این جمله دوپهلو را گفتم: دوست داشتن از سرمایه‌های معنوی انسان است.

الف) دوست داشتن، یعنی داشتن دوست
ب) دوستی داشتن، یعنی مهر ورزیدن.

۳. یکی از دوستانم فرزندی دارد ۱۰ - ۱۲ ساله به نام بیژن که وقتی کوچکتر بوده، بچه‌ای شیطان و پرسرو صدا بوده است. این دوست نظر کسی را درباره همین فرزندش برای من بازگو می‌کرد و می‌گفت:

فلانی، مثل یک بچه عقب افتاده به بیژن ما نگاه می‌کند.

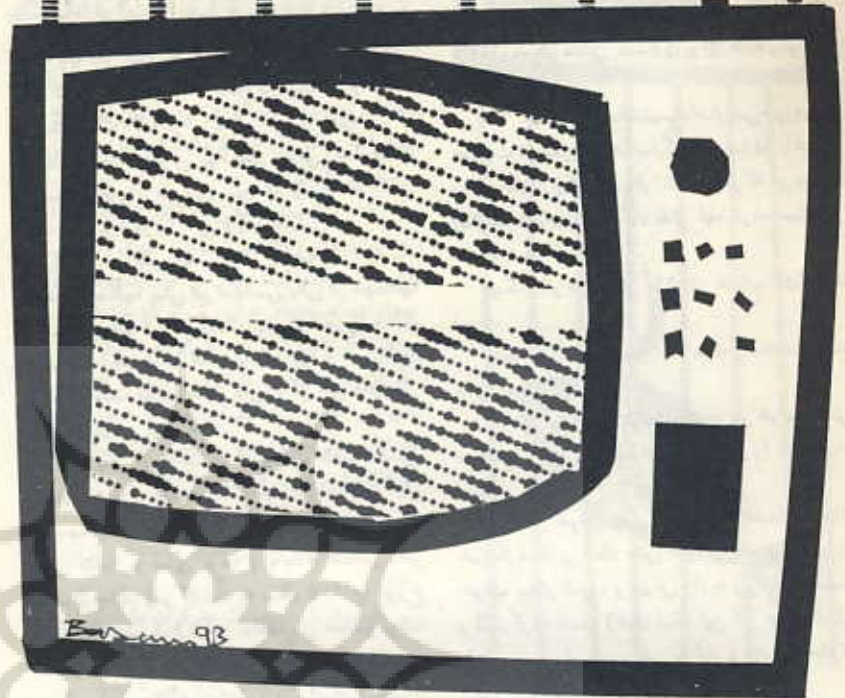
الف) فلانی مثل بچه عقب افتاده می‌نگرد، یعنی خودش عقب افتاده‌وار است.

ب) فلانی به بیژن به چشم یک بچه عقب افتاده نگاه می‌کند، یعنی بیژن را عقب افتاده می‌انگارد.

۴. گوینده‌ای که گزارش مربوط به هوا را اعلام می‌کرد، بارها از رادیو می‌گفت: دمای امروز تهران ۲ درجه زیر صفر است که نسبت به روز پیش یک درجه افزایش یافته است. شاید پیش از نظر فیزیکدانان و اهل علم بی‌اشکال بود، اما برای شنونده عادی معلوم نبود دمای هوای امروز با یک درجه افزایش، یک درجه زیر صفر است یا ۳ درجه زیر صفر؟ مدتها این بیان دو پهلو ادامه داشت، تا آنکه اخیراً شنیدم این نحوه بیان را تغییر داده‌اند و می‌گویند: ... فلان درجه زیر صفر است که نسبت به روز گذشته یک یا چند درجه از سرمای آن کاسته یا بر سرمای آن افزوده شده است.

۵. در برنامه «تقویم تاریخ» رادیو، در یکی از روزهای اسفند ماه ۱۳۷۰ درباره اینشتین صحبت می‌کردند. گوینده شرح احوال اینشتین را گفت و در آخرش چنین جمله‌ای به میان آورد: سرانجام اینشتین پس از ۲۲ سال زندگی در شهر برنستون آمریکا درگذشت.

عیالم با حیرت رو به من کرد و پرسید: اینشتین با اینهمه شهرت و عظمت فقط ۲۲ سال زندگی کرده است؟ گفتم خیر. این جمله کژتابی دارد. منظور گوینده این است که «پس از ۲۲ سال زندگی در شهر برنستون» نه ۲۲ سال عمر یا زندگی، در سن مثلاً ۷۹ سالگی در گذشته است. به عبارت دیگر گوینده با این جمله فقط محل اقامت و زندگی او در ۲۲ سال آخر عمرش را



دوستم خنده بالا بلندی سر داد. گفت منظورم این نیست، منظورم این است که دستش در تصادف شکسته است و بدجوری جوش خورده و کج شده است

۱۰. در یکی از برنامه‌های «بچه‌های انقلاب» که صبحها از رادیو پخش می‌شود، گوینده چنین گفت:

بچه‌ها امروز اولین روز بهار است که به مدرسه می‌روید.

آن روز که ایشان از آن با کلمه «امروز» تعبیر می‌کرد، مقدم فروردین بود، لذا گوینده هم کزتابی جمله خود را فهمید و اصلاح کرد و گفت: «یعنی اولین روز از فصل بهار است که شماها به مدرسه می‌روید.»

۱۰/۱. نظیر همین کزتابی هم برای من پیش آمد. به دوستی می‌گفتم هر دوشنبه‌ای که فرصت کردید، بدون قرار قبلی و تلفن، به دفتر دایرةالمعارف تشیع تشریف بیاورید، بجز دوشنبه اول ماه. مخاطب گفت مگر اول ماه یا هر ماه به دوشنبه می‌افند؟ گفتم نه، منظورم این است که بجز اولین دوشنبه هرماه.

۱۱. یک روز که در منزل مهمان داشتیم، بچه خردسال یکی از مهمانها با آلبوم عکس ما ور می‌رفت. تا عکسی از من پیدا کرد که لای آلبوم مانده بود، و به نظر می‌رسید که آن را برای خودش برداشته است. گفتم: «کوجولو، این عکس کیه؟» گفت: «عکس منه» گفتم: «نه، درست نگاه کن، عکس منه» و او می‌گفت «نه، عکس منه» و من می‌گفتم: «نه جانم، عکس منه.» تا آخرش فهمیدم که مراد او مالکیت عکس است، یعنی آن قطعه مقوایی عکس - و نه آن عکس یا تصویری که انداخته شده - متعلق به اوست.

۱۲. در صحبت از یکی از دوستانم که مدیر و سرپرست دایرةالمعارف تشیع است، هنگام ذکر خیر از ایشان گفتم: «این بزرگوار همه خانواده‌اش را گذاشته است سر این کار.» مخاطب من تصور کرد می‌گویم او فداکاری کرده و قید خانواده‌اش را زده است، و به جای رسیدگی به آنها، به امور دایرةالمعارف تشیع رسیدگی می‌کند. حال آنکه مراد من این بود که او از همه اعضای خانواده‌اش برای کارهای این دایرةالمعارف، نظیر مقابله متون دستنویس و چاپی، و غلط گیری و غیره - آنهاهم مجانی - استفاده می‌کند.

۱۳. خواندن این رباعی برای شما فایده‌ای ندارد.

الف) اینکه من این رباعی را برای شما یا به قول قدما بر شما بخوانم، فایده‌ای برای من ندارد.

ب) اینکه شما خودتان این رباعی را بخوانید،

افتادم. اما گوینده توضیح داد که واقعاً کمربند شکسته است (به معنای پزشکی کلمه) و کلی معالجه کرده است.

۹. همی در همان مجلس تعریف می‌کرد که: ما یک قالیچه در منزلمان داریم که رباعی خیام دارد. بعد خودش اصلاح و تکمیل کرد که البته ما از یک قالیچه بیشتر داریم، ولی فقط یکی‌اش هست که رباعی خیام را در آن بافته‌اند.

در ۹/۱. نظیر این. در مجلس چنین جمله‌ای گفتم: یکبار پدر زخم مرده بود و من در سفر بودم... یکی از حاضران با خنده و اعتراض کنار گفت: مگر قرار بود پدر زتان چند بار بمیرد؟ یکی دیگر از حاضران دوآمد که باید بگوید: یکبار که پدر زخم مرده بود و من در سفر بودم... یکی دیگر از حاضران افزود که این تا حدودی عیب و کزتابی جمله اول را برطرف می‌کند، اما نه کاملاً.

۹/۲. نظیر همین کزتابیها چند روز دیگر پیش آمد. یکی از دوستان در صحبت از شخص ثالثی می‌گفت:

نمی‌دانم شما می‌دانید یا نه که فلانی دستش کج است؟

گفتم تا آنجا که من می‌دانم آدم درست و صحیح‌العملی است. اصلاً تربیت خانوادگی و اعتقاد دینی و اخلاقی‌اش خوب است؛ و خلاصه شرح کثافی درباره اینکه او چشم و دستش پاک است و اهل اختلاس و اینجور چیزها نیست گفتم.

پادآور شده است، نه کل عمر او را. ۶. آقای قرانسی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی‌اش در اوایل رمضان ۱۳۱۳ ق (اواسط اسفند ماه ۷۰) تمثیلی به کا برد و گفت: داستان این، مثل مار است که بچه می‌بیند.

الف) مار بچه را می‌بیند.

ب) بچه، مار را می‌بیند.

۷. به برادرم می‌گفتم صبحها که به اداره می‌روی، یک کتاب از کتابخانه خوش کتابت بردار و با خودت ببر، و مقدمه‌اش را بخوان و توری بکن و فصلهایی بخوان و خلاصه آن کتاب را خوب بشناس، که هم فال است و هم تماشا. در پاسخ من صبورانه گفت:

همین کار را می‌کنم.

الف) لازم نیست نصیحت کنی و رهنمود بدهی، مدتی است که دارم این کار را می‌کنم.

ب) چشم، نصیحت تو را می‌پذیرم، و از این به بعد همین کار را خواهم کرد.

۸. یکی از دوستانم، در محفلی، شرح مشکلات و خدمات اداری‌اش را در بنیاد جنگ زدگان یا مهاجران ایلام تعریف می‌کرد. بعد چنین جمله‌ای گفت:

از بس کارهایم سنگین بود، کمرب شکست.

همه اهل مجلس تصور کردند - و من هم تصور کردم - که کمرب شکست یک تعبیر استعاری و مجازی است. یعنی بسیار به زحمت و دردسر

از بس کارهایم سنگین بود، کمرب شکست.

برای شما فایده‌ای ندارد.

۱۴. یکی از دوستانم، شعاری را به مضمون زیر، بر یکی از دیوارهای شهر خوانده بود:

پیروزی افغانستان بر امت اسلام مبارک باد.
الف) پیروزی افغانستان مبارک باد، و این خطاب به امت اسلام یا به هر حال تبریک به ملت اسلام است.

ب) پیروز شدن (مردم یا حکومت) افغانستان بر امت اسلام (در یک نبرد واقعی یا خیالی یا به هر حال قابل تصور)، مبارک باد.

۱۵. یکی دیگر از دوستانم، مهندس معصومی، نقل می‌کرد که وقتی مقاله‌ی کزتابی شماره ۶ در مجله «کیان» شماره ۵ (اردیبهشت ۱۳۷۱) به طبع رسید، روزی درباره‌ی آن با آقای احمد سمعی در مرکز نشر دانشگاهی صحبت می‌کرده‌اند، و طبعاً بحثشان در اطراف پدیده‌ی کزتابی و ابهام بوده است. در این اثنا آقای دکتر علی اشرف صادقی زبان‌شناس وارد اتاق می‌شوند و جویا می‌شوند که بحث درباره‌ی چیست؟ آقای مهندس معصومی رتذاله می‌گویند: بحث ما درباره‌ی ابهام بود، شما که آمدید بحث از ابهام بیرون آمد.

۱۶. با یکی از دوستانم که دبیر است، صحبت از مشکلات مسکن و خانه نداشتن بود. به ایشان گفتم: اگر دولت به شما خانه ندهد، چه کار می‌کنید؟ گفتم: هیچی، می‌سازیم. گفتم: یعنی امکانش را دارید که بسازید؟ گفتم: نه، منظورم این است که می‌سوزیم و می‌سازیم.

۱۷. یکی از دوستان می‌گفت: من هیچ وقت شبها سیر نمی‌خورم.

الف) گیاه بریناک سیر را نمی‌خورم.

ب) به حد اشباع نمی‌خورم، یعنی پرخوری نمی‌کنم.

۱۸. من استادم را پس از بازگشت از فرانسه، هر هفته زیارت می‌کردم.

«بازگشت از فرانسه» متعلق به کیست؟ استاد، یا من؟

۱۸/۱. باید در سنین کهولت بیشتر به پدر و مادر خود احترام بگذاریم.

«سنین کهولت» متعلق به ماست یا پدر و مادر ما؟

۱۸/۲. دیشب دزد با داد و هوار از خانه‌ی همسایه‌ی ما گریخت.

«داد و هوار» متعلق به کیست؟ به دزد یا همسایگان ما؟

۱۸/۳. او را با وجود چرت‌زندهای بسیار، به شنیدن آن داستان واداشتم.

«چرت‌زندهای بسیار» متعلق به گوینده است یا دوست و مخاطب او؟

گفتنی است که الگوی این کزتابی زایا و پسر زاد و ولد است و تعداد مثالهایی که می‌توان برای آن ساخت نظراً نامحدود است.

۱۹. برای یکی از دوستانم قطعه شعری اخوانی و خودمانی سروده بودم که مطلعش این بود:

استاد اجل حضرت آقای امینی

ای آنکه بجز خیر نکردی و نبینی

«حضرت آقای امینی» به مصراع دوم این بیت اعتراض داشت و می‌گفت مقصود من این است که بجز خیر نکرده‌ای و خیر نبینی. گفتم: نه والله، سویتفاهم شده است. منظورم این است که بجز خیر نکرده‌ای و بجز خیر نبینی.

۲۰. یکی از فرزندانم از من معمای پرسید. گفتم بابا اگر گفتی خروس بیوه یعنی چی؟ مدتی فکر کردم و چند جواب دادم که نپسندید و گفت درست نیست. تا آخرش گفتم خودت بگو، من که نمی‌دانم. گفت خودم بیوه یعنی خوس. معلوم شد که منظورم از خروس بیوه، در واقع خروسی است که بدون «و» (= بی و) باشد.

۲۰/۱. و نظیر همین بازی لفظی را به یاد آوردم که سالها پیش در مجلسی یکی از مهمانها از گز تعریف کرد، و گفت چه گز مغز پسته‌ای خوبی. صاحبخانه که هم رند بود و هم با او شوخی داشت گفت اختیار دارید، گز مغز راوی از مغز پسته‌ای هم بهتر است.

۲۱. یکی از دوستانم، آقای دکتر ناصر تکمیل همایون، در مجله «گلچرخ» (شماره دوم، اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۱) مقاله‌ای در نقد و معرفی کتاب درآمدهی کوتاه و باستان‌شناسی، اثر گوردون چایلد (در گذشت به سال ۱۹۷۵م) مورخ و باستان‌شناس استرالیایی - انگلیسی معاصر نوشته است و در آن جمله‌ی کزتاب زیر دیده می‌شود:

گوردون چایلد بی‌تردید از باستان‌شناسان

بزرگ و از آگاهان دوره‌ی پیش از تاریخ است.

الف) گوردون چایلد خود متعلق به دوره‌ی پیش از تاریخ است.

ب) زمینه‌ی تخصص و آگاهی او دوره‌ی پیش از تاریخ است.

۲۲. او نسبت به من مؤذّب است.

الف) او در قبال من و در رفتار با من مؤذّب است.

ب) او در مقایسه و در نسبت با من، مؤذّب (تر) به شمار می‌آید.

۲۳. مهرداد به برادران دولوش علاقه بسیار دارد.

الف) برادران مهرداد ظاهراً دو نفراند و با هم دولوش هستند، ولی آن دو با مهرداد همزاد نیستند.

ب) این سه، برادران «سه قلوب» و همزاد هستند، یعنی همه از یک مادر و یک شکم و با یک زایمان زاده شده‌اند.

۲۴. یکی از دوستان نقل می‌کرد که در شیراز یک کارگاه و فروشگاه سنگفروشی هست که نامش «فروشگاه سنگ سخنگو» است که معلوم نیست سخنگو صفت فروشگاه (و مثلاً نام فامیل یا خانوادگی صاحب فروشگاه) است یا صفت سنگ و سنگ سخنگو، ساختمانی دارد مانند سنگ صبور در کزتابهای قبلی هم «فروشگاه گلیم دو طبقه» را با همین ساخت کزتاب داشته‌ایم.

۲۵. در تعلیقات یا توضیحاتی که درباره‌ی ترجمه‌ی قرآن کریم، در دست نگارش دارم به چنین

جمله‌ای برخوردیم:

فرهنگ‌نویسان و مفسران، کلمه [قرآنی] ریون

را هزاران معنی کرده‌اند.

الف) معنای ریون، هزاران است (و معنای صحیح جمله همین است).

ب) هزاران کلمه‌ای است که به قصد میالغه آمده است، مثل صدها و دهها که همواره به کار می‌رود، و لذا آن جمله چنین معنا می‌دهد که فرهنگ‌نویسان معانی بسیاری برای کلمه ریون یاد کرده‌اند.

۲۶. یک روز داشتیم ناهار می‌خوردیم و صحبت از یکی از همسایگان که سابقه ناخوشی روانی دارد، پیش آمد. فرزند کوچکم که در سلسله مقالات کزتابها، گاه‌گاه نقش ایفا کرده است، در اشاره به او گفت:

یک بار برادرش را توی خواب کتک زده است.

دیدم این جمله کزتاب است و محتمل چند معنی است:

الف) او خواب دیده است و در خواب، یعنی در طی رؤیا، یا کابوس، برادرش را کتک زده است.

ب) او خواب یعنی خفته بوده است، و مثل خوابگردها، بی‌آنکه حتی خودش هم بداند یا از خواب بیدار شود، برادرش را، به زیر باران مشت و لگد گرفته است (حال اینکه این کار چقدر عملی یا غیرعملی است، ربطی به کار و کاسبی ما، که شکار کزتابهای زبان است ندارد).

پ) او در حالی که خودش بیدار بوده است، در حالی که آن برادر خواب (یعنی خفته) بوده است، او را کتک زده است.

۲۷. بچه‌های ما مدام شطرنج بازی می‌کنند. یک روز عارف با هیجان به نزد من آمد و گفت: «حافظ را با یک وزیر و یک رخ بردم.» و من هاج و واج ماندم که این جمله چه یا چند معنا دارد؟

الف) حافظ را در حالی که فقط یک وزیر و یک رخ بردم، با برابری باقی مانده بودم.

ب) حافظ را در حالی که برای او وزیر و رخ باقی مانده بودم، بردم.

پ) با وجود آذاش دادن یک وزیر و یک رخ به حافظ، او را بردم.

۲۸. اگر کسی بگوید: از میوه‌ها فقط گلابی برای من بد نیست. جمله او بسته به آهنگ و لحن بیانش و نحوه تکیه روی «فقط» یا «بد نیست» می‌تواند دو معنا داشته باشد:

الف) غیر از گلابی که بد است، میوه‌های دیگر هم برای من بد است.

ب) فقط گلابی برای من بد است، میوه‌های دیگر سازگار و خوب است.

□

از قدیم الاپام همواره سعی کرده‌ام که هر مقاله از مقالات کزتابهای زبان را به نحوی حسن ختام بدهم و این بار حسن ختام را در پرداختن به یک نوع کزتابی سطح بالا در شعر حافظ بافته‌ام.

پس از آن مطلب، اخیراً به بیت دیگری از حافظ برخوردیم که همین حسن هنری را دارد: عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی

می فرماید:

نصیحتی کمت بشنو و بهانه مگیر
هر آنچه ناصح مشفق بگویدت پذیر

باید دید آیا مصراع دوم فقط بیان دیگر و تکراری به قصد تأکید و به اصطلاح عبارت اخوای مصراع اول است؟ یعنی آیا نصیحتی که در مصراع اول از آن سخن گفته بوده همان است که در مصراع دوم مطرح کرده است؟ یا آنکه بنای کار ما در این مقالات بر اختصار است، برای آنکه حق مطلب را ادا کرده باشیم و قصوری در ابلاغ معنا رخ نداده باشد، دوباره همین توضیح را با عبارات دیگر از حافظ نامه که ذیل همین بیت نوشته‌ام، نقل می‌کنم:

«در این بیت ظرافتی که احتمالاً خاص حافظ است به کار رفته است. یعنی معلوم نیست که مصراع دوم تأکید مصراع اول است، یا همانا محتوای نصیحت. به این شرح که هر آنچه ناصح مشفق بگویدت پذیر هم می‌تواند تأکید برای بهانه نگرفتن و نصیحت شنفتن باشد، و هم نص آن نصیحتی که مراد حافظ است و در مصراع اول به آن اشاره کرده بود. در جاهای دیگر هم همین ظرافت را به کار برده است:

پیران سخن به تجربه گویند گفتند

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن

گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش

دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو

[حافظ نامه، بخش دوم، ص ۱۸۳]



نفسی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
که معلوم نیست مصراع دوم فقط تأکید مصراع اول است یا می‌خواهد مطلب دیگری را بگوید. یعنی می‌خواهد بگوید به همان ترتیب که هنر و فواید می‌را نباید پنهان کرده، به همان ترتیب حکمت یا فلسفه را که قدمتا به خاطر برخورد با آرا و عقاید دینی از آن دل چرکین بودند، به خاطر مثنی آدم عامی و نادان، نمی‌مکن. حال که به این بحث و این بیت رسیدیم، گفتنی است که مرحوم علی اصغر حکمت، بکبار که وزیر یا وکیل بوده و از لایحه‌ای در مجلس رژیم سابق دفاع می‌کرده است، با مخالفت گروهی مواجه می‌شود، و در رد ایرادات آنان سخنرانی غزایی می‌کند و در آخر این بیت حافظ، مخصوصاً مصراع دوم را با تأکید روی کلمه حکمت می‌خواند و اصولاً مصراع دوم را خطاب به رهبر مخالفانش ادا می‌کند و وقتی که نیمه مصراع دوم را می‌خواند و می‌گوید نفسی حکمت مکن، با دستش به خودش و به سینه‌اش اشاره می‌کند؛ همچنین بعد که می‌گوید از بهر دل عامی چند، دستش را بالا می‌برد و به طور نمادین در هوا چرخ می‌دهد و به لژ مخالفان اشاره می‌کند.

«کیان» در ششمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

هدیه «کیان» به علاقه‌مندان
اشتراک سالانه:

بازدیدکنندگان از غرفه مجله «کیان»

در نمایشگاه و علاقه‌مندان به اشتراک سالانه می‌توانند از ۲۵٪ تخفیف ویژه استفاده نمایند.

«کیان»، عرصه اندیشه، ادبیات و هنر



جعفر مؤید شیرازی

حالی که جان کلام گم شده است، جان کلامی که همه لنگر آن بر همان آمیغ «عاشقان شکیبا» است که البته هیچ «ناساز» نیست.

عاشق راستین، شکیباست. نه از آن رو که بر آتش عشق، آرام و قرار می‌شناسد و نخوانده که «ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است» بلکه از آن جهت که از غیرت عشق و بیم نامحرمان و رقیبان نمی‌خواهد و نمی‌تواند لب به بازگویی راز دلدادگی خود بگشاید. عاشق که مهر بر لب زده خون می‌خورد و خاموش است، شکیباست و مدعیان و بی‌دردان، بی‌خبر از حال او، که به ناگهان او بی‌اختیار، از سینه او سرمی‌کشد و بسی رسواگرتر از «پریدنهای رنگ و تپیدنهای دل» راز نهانی را فاش می‌کند. این است که شاعر، باده تند و مردافکن را در برده دری از عاشقان شکیبا، به «عاشقان شکیبا» را خوش بریافته و خوشتر در سخن نشانده است.

مجلس چو گرم گردد، چون آه عاشقان می‌راز عاشقان شکیبا براقند چون بزم (از هر جهت) گرم گردد، باده به میان می‌آید و همانند آه دلشدگان خاموش، راز عشاق شکیبا را فاش می‌سازد و با شوریده ساختن آنان به مجلسیان می‌فهماند که عاشقاند. خاقانی عین مضمون را باز هم دارد:

شعله‌های آه من در پیش خلق
پرده راز نهادم سوخته است (دیوان ص ۷۴۹)
اکنون که به معنی و مقصود ناگزیر بیت، دست یافته‌ایم، زبانی نخواهد داشت اگر بگوییم خاقانی بازنگر (ممکن است) ساختار بیت را عمداً بدین صورت تنظیم کرده باشد تا به گونه‌ای ابهامی، شباهت گرمی مجلس به آه عاشقان نیز در کنار معنی اصلی به ذهن خواننده شورش متبادر شود.
۲. ساقی تدرؤ رنگ، به طوق و غیب، چو کیک طوقی دگر زعبیر سارا براقند

گو اینکه پیش از این با اوصاف آتش، شیرینکاریها شده باشد - بلکه تمام معانی و مفاهیم گرم شدن مجلس، در حدی که امروز هم از این کنایه درمی‌یابیم، مورد نظر است. سراج قمری شاعر معاصر خاقانی گوید:

گرم شد مجلس و رخساره برافروخت چو شمع
تا که اندر دل جام آب چو آتش کردی (دیوان قمری ۲۹۸)

پاری این لغزش ذهنی، لغزشی دیگر را از پی آورده که گزارشگر را بکلی از ساختار بیت و غرض شاعر از تشبیه و تصویرگری، دور ساخته است.

واقعیت این است که از دو ویرگول کارسازی شده در مصراع نخست، ویرگول پایانی، سخت بی‌جاست و نتیجه بد خواندن بیت. زیرا از میانه مصراع اول «چون آه...» تا پایان بیت، جواب شرط است و از هر لحاظ پیوسته و بی‌هیچ مجال و مورد برای ویرگول.

این جواب شرط، یک تشبیه را دربردارد که اذات تشبیه و مشبه به آن «چون آه عاشقان» چلو افتاده و در مصراع اول جای گرفته است. ساختار طبیعی بیت چنین است:
مجلس چو گرم گردد، می، چون آه عاشقان، راز عاشقان شکیبا را براقند.

درست است که آه عاشقان گرم و حتی سوزان است و می‌توان گرمی فیزیکی مجلس را به آن تشبیه کرد و به زیبایی تشبیه هم دل بست، اما در این صورت «عاشقان شکیبا» تبیین منطقی و شاعرانه نمی‌شود. چنان که آقای دکتر کزازی با این لغزش، ناگزیر گشته‌اند بنویسند «عاشقان شکیبا، آمیغی ناساز است» و از سعدی هم شاهد بیاورند که «دلی که عاشق صابر بود، مگر سنگ است...» و پس از آن هم بگویند تا یکسویه و تنها در جهت تأثیر می، یعنی «مشبه» که به گفته پیشین «همواره از مشبه به اضعف است» به تفسیر بیت پردازند، در

قصیده «رخسار صبح برده به عمدا براقند» از خاقانی شروانی را می‌توان یکی از دل‌انگیزترین فصایذ زبان فارسی دانست. دو سالی پیش از این آقای دکتر میرجلال‌الدین کزازی گزارش یا تفسیر پربراری از این شاهکار وصفی را در کتابی به نام «رخسار صبح انتشار دادند». از قصیده خاقانی و گزارش تازه و سودمندش سخن بسیار می‌توان گفت اما اکنون و اینجا، تنها لختی ویژه از این اثر مورد سخن است. لختی که گرچه پیش از پنج بیت از شعر خاقانی را در بر نمی‌گیرد، دریافت درست آن، تابلویی زیبا از ادبیات وصفی ما را به دست می‌دهد، تابلویی که متأسفانه ماهیت کم نظیر هنری آن، چنان به تاراج نادرستی‌های متن و گزارش رفته است که بازیابی آن امری است ناگزیر و روشن است که این بازیابی خود دلیلی است بر ارجمندی متن و گزارش و سیاسی بر لطف فرهنگ‌ورزان، هر کس و هر کجا که باشند.

شاعر شروانی از آن پس که آتش زمستانی را وصف می‌کند و جلوه‌های هوش ربانی این مایه اهورایی را به تصویر می‌کشد، به دستاویزیتی سنجیده و تخلص‌وار، سخن را به شادخواری می‌کشانند تا با وصف ساقی دلنواز و کرشمه کار، آنچه را بر عشاق مجلس می‌گذرد نقاشی کند:
۱. مجلس چو گرم گردد، چون آه عاشقان، می‌راز عاشقان شکیبا براقند

ضیبط بیت، جز نشانه‌های نوشتاری که در آن به کار رفته، برابر است با ضیبط دکتر سجادی در دیوان خاقانی.

گزارش: «آنگاه که بزم چون آه دلباختگان از آتش گرم می‌شود، مستی راز نهان دلشدگان را که دری، به شکیبایی، نهان مانده است، از برده به در می‌اندازد» (رخسار صبح / ۳۵۱، دیوان خاقانی / ۱۳۴).

نخست اینکه مقصود گوینده از «مجلس چو گرم گشت» تنها گرم شدن مجلس با آتش نیست -

